



## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و هفتاد و هشتم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۴ گنج حضور، بخش پنجم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۴

دوزخ است آن خانه کآن بی‌روزن است

اصل دین ای بنده روزن کردن است

مرکز هر انسانی که با فضاگشایی بازنگشته و روزنی در آن ایجاد نشده است، فرقی با دوزخ ندارد و در واقع همان جهنم من ذهنی است. ای بنده، دین داشتن به این نیست که تو براساس الگوهای جامد ذهن، خودت و دیگران را ملزم به رعایت یک سری باید و نبایدها بدانی و تمام حواست را به آنها پرت کنی، بلکه اصل دین گشودن فضا و ایجاد روزن است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۵

تیشه هر بیشه‌ای کم‌زن، بیا

تیشه زن در کندن روزن، هَلا

ای انسان، مراقب باش بیشه‌های ذهن را تیشه نزن و مشغول کارهای بیهوده در ذهن نگردی. تو تیشه فضاگشایی را در دست داری و می‌توانی از آن در کندن روزن استفاده کنی، مبدا نیروی زندگی را در ایجاد همانیدگی، درد، مسئله سازی، دشمن سازی و مانع سازی تلف کرده، سپس دنبال راه‌حل‌های ذهنی بگردی. بنابراین تمام حواست را به بی‌اعتبار کردن و بی‌اثر کردن آنچه که ذهن نشان می‌دهد جمع کن و با فضاگشایی نیروی زندگی را در انجام این کار سرمایه‌گذاری کن.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۶

یا نمی‌دانی که نور آفتاب

عکسِ خورشید برون است از حجاب

انگار تو نمی‌دانی که نور آفتاب، انعکاسی از خورشید فروزان است. یعنی هشیاری جسمی که به نظر آفتاب می‌آید، در واقع انعکاسی از نور خداوند است. دراصل بیرونِ ذهن یک خورشیدی وجود دارد که این هشیاری جسمی را منعکس می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۴

خانه‌ای را کش دریچه‌ست آن طرف

دارد از سیرانِ آن یوسف شرف

شرف و بزرگی خانه دل انسانی که با فضاگشایی روزنی به سوی زندگی باز کرده و ذهن را به مرکزش نمی‌آورد، از جاری شدنِ نورِ یوسف یا حرکتِ خداوند نشأت می‌گیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۵

هین دریچه سویِ یوسف باز کن

وز شکافش فرجه‌ای آغاز کن

\*فرجه: تماشا، فضاگشایی

آگاه باش و از فضای تاریک ذهن با مداومت در فضاگشایی دریچه‌ای به سوی یوسف که نماد خداوند است، باز کن. سپس با عبور نور زندگی از این شکاف، روی خودت کار کن تا فضای درونت گشوده شده و شادی، آرامش و خرد زندگی را تجربه کنی.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۶

عشق‌ورزی آن دریچه کردن است

کز جمال دوست، سینه روشن است

مراد از «دریچه کردن»، عشق ورزیدن به خداست، یعنی اینکه هشیاری با مرکز عدم و فضاگشایی خودش را بصورت هشیاری بشناسد و از دید همانیدگی‌ها آزاد شود، چرا که دل انسان از جمال خدا و باز شدن فضای درون روشن می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱

صبح نزدیک است، خامش، کم خروش

من همی کوشم پی تو، تو مکوش

مولانا از زبان زندگی می‌گوید: «ای انسان، صبح بیداری از خواب ذهن نزدیک است. ذهنت را خاموش کن، اینقدر با ذهنت نکوش، زیرا من با قانون «قضا و کُن فکان» دنبال تو هستم و برای جدا کردن از ذهن و زنده شدن به بی‌نهایت خودم می‌کوشم. بنابراین تو با من ذهنی‌ات نکوش و کار را خراب نکن.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۰

چه عجب که سر ز بد پنهان کنی؟

این عجب که سر ز خود پنهان کنی!

عجب این نیست که راز خود را از من‌های ذهنی بیرونی که در تلاشند تا قرین تو شوند، پنهان کنی، بلکه پنهان کردن رازت از من‌ذهنی خودت عجیب و شگفت‌انگیز است. راز تو فضاگشایی، کار روی خود و دین‌داری حقیقی‌ست.



نکته ۱: اگر ما تصمیم بگیریم بطور جدی تسلیم شده و صادقانه روی خود کار کنیم، من‌های ذهنی اطراف حتماً مزاحم ما خواهند شد. آنها می‌توانند روی ما اثر گذاشته و ما را از این مسیر منحرف کنند. برای همین بهتر است تا زمانی که به اندازه کافی پیشرفت نکرده و کاملاً به برنامه متعهد نشده‌ایم، این برنامه را به دیگران معرفی نکنیم. نباید دچار غرور شویم و خود را در این مسیر ثابت قدم بدانیم، زیرا «نفس و شیطان هر دو یک تن هستند» و می‌توانند ما را منحرف کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۱

کار پنهان کن تو از چشمان خود

تا بود کارت سلیم از چشم بد

برای اینکه از چشم بد من‌های ذهنی بیرونی در امان باشی، کار کردن روی خود را حتی از چشمان من‌ذهنی خودت هم پنهان کن.

نکته ۱: از آنجا که من‌ذهنی اجازه نمی‌دهد کسی به سادگی فضا را باز کند و به حضور زنده شود، پس باید تعهد و تلاش خود را در این مسیر پنهان کنیم، مبدا ادعای پهلوانی ما باعث شود که من‌ذهنی ما را از این راه بازدارد.

نکته ۲: یکی از راه‌های مهم که می‌تواند به تعهد ما در این مسیر کمک کند، اجرای قانون جبران بصورت مادی و معنوی است. کاری که بدون دخالت من‌ذهنی انجام شود، می‌تواند به تعهد ما کمک کند.

نکته ۳: اگر ما خود را مهم، ارزشمند و تأثیرگذار بدانیم قطعاً متعهدانه تلاش می‌کنیم تا روی خود بیشتر کار کرده و دنیا را به جای بهتری برای زیستن تبدیل کنیم. ما باید به کائنات و بشریت کمک کنیم و قبل از مردن در زمین اثرات نیکو به جا بگذاریم. در این مسیر هم اگر با حالت سودجویانه در پی سر و سامان بخشیدن به امورات زندگی خود باشیم، احتمالاً با من‌ذهنی قدم برداشته و از این راه باز می‌مانیم.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۲

خویش را تسلیم کن بر دامِ مُزد

وآنکه از خود، بی ز خود، چیزی بدُزد

اکنون با پذیرش اتفاق این لحظه فضا را باز کن و خود را به دامِ پاداش الهی یا همان فضای گشوده شده درونت تسلیم کن، سپس درحالیکه ناظرِ ذهنِ هستی و عقل من ذهنی‌ات خاموش شده است، از خودت یک همانیدگی را بدزد، یعنی یک همانیدگی را شناسایی کن و عمیقاً درک کن که همانیدگی‌ها زندگی ندارند تا در اینصورت هشجاری‌ات که در آن به تله افتاده‌است، آزاد گردد.

نکته ۱: اگر فضای درون بطور واقعی، عاشقانه و صادقانه باز شود در اینصورت من ذهنی و اتفاقات بیرون نمی‌توانند روی ما اثر بگذارند. اما اگر با قبض و بسط‌های پیاپی دچار ضعف شویم، آنگاه ممکن است من ذهنی بتواند ما را متقاعد کند که جمع را الگوی خود قرار داده و مانند آنها زندگی کنیم.

نکته ۲: اگر ما واقعاً به دام پاداش الهی بیفتیم و در عمق فضای گشوده شده قرار بگیریم، از دسترسی من‌های ذهنی خارج شده، در این فضا باقی می‌مانیم و دیگر در پی گرفتنِ مزد توهمی از ذهن نیستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۳

می‌دهند آفیون به مردِ زخم‌مند

تا که پیکان از تنش بیرون کنند

\*آفیون: تریاک

\*زخم‌مند: کسی که تنش زخمی و مجروح شده.



بطور مثال به کسی که تیر خورده و درد می کشد، تریاک یا ماده بیهوش کننده می دهند تا از خود بیخود شود و بتوانند تیر را از تنش خارج کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۴

وقتِ مرگ از رنج او را می درند

او بدان مشغول شد، جان می برند

مثالی دیگر اینکه در زمان مرگ، آدمی را به رنج و درد مشغول می کنند و در همان حال جانش را می ستانند. به بیانی دیگر هر گاه حواس انسان به دردها و زخمهایی که به واسطه همانیدگیها ایجاد شده پرت می شود، بدون آنکه متوجه شود جان هشیاری اش در حال ربوده شدن است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۵

چون به هر فکری که دل خواهی سپرد

از تو چیزی در نهان خواهند بُرد

بنابراین به هر فکر یا جسمی که دل سپرده و آن را به مرکزت می آوری، در مقابل بخشی از زندگی تو ربوده می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۶

هرچه اندیشی و تحصیلی کنی

می درآید دزد از آن سو کایمنی

نسبت به هر چیز که اندیشه کنی و آن را بدست بیاوری، دقیقاً از همانجا که حس امنیت می کنی، دزد به تو حمله می کند.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۷

پس بدان مشغول شو، کان بهترست

تا ز تو چیزی برَد کان کهترست

\*کهتر: بسیار ناچیزتر و کم ارزش تر

بنابراین به کاری مشغول باش که ارزش دارد و بهتر است، تا اگر قرار باشد چیزی از تو ربوده شود، آن چیزهای بیهوده و کم ارزش باشد.

[بعبارت دیگر مرکزت را عدم کن تا خدا به مرکزت بیاید و فقط مشغول همین کار باش تا زندگی همانندگی‌های بی ارزش را از مرکزت ببرد.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۸

بارِ بازرگانِ چو در آبِ او فتد

دست اندر کالهٔ بهتر زند

\*کاله: کالا

به طور مثال اگر بار و اجناس بازرگان درون آب بیفتد، او حتماً تلاش می کند تا آن متاعی که ارزشمندتر است را از آب بیرون بکشد.

نکته: بار همانندگی‌های ما نیز بالاخره در آب می افتد و از بین می رود، پس بهتر است بهترین کالا که حضورمان است را انتخاب کنیم و با خود ببریم و اجازه دهیم بقیه را آب با خود ببرد.





مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۹

چونکه چیزی فوت خواهد شد در آب

ترک کمتر گوی و بهتر را بیاب

حال که زندگی بنا دارد تا هر چه بدن مشغول هستی را به آب بیندازد، پس بهتر است چیزهای بی‌اهمیتی که ذهن نشان می‌دهد را رها کرده و بگذاری آب زندگی همانیدگی‌هایت را ببرد و گرانبهارترین متاعت که «حضور» است را از آب بیرون بکشی.

\*تیترا

«یافته شدن گوهر و حلالی خواستنِ حاجبان و کنیزکان شاهزاده از نصح»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۸۷

بعد از آن خوفی، هلاکِ جان بده

مژده‌ها آمد که اینک گم‌شده

[داستان نصح که مردی زن نماست و از روی غلب شهوت و همانیدگی با زنان، به شغل دلاکی در حمام زنانه مشغول است، داستان زندگی ماست. او می‌داند که کار اشتباهی می‌کند و علی‌رغم توبه و تصمیم برای بازگشت از این مسیر، باز هم در این کار باقی می‌ماند و با همانیدگی‌هایش پیش می‌رود. تا اینکه روزی جواهر دختر پادشاه در حمام گم می‌شود و از آنجا که نصح دلاک محبوب دختر پادشاه و نزدیک به او بود، همه ظن‌ها بسوی نصح می‌رود. بنابراین هر لحظه این امکان وجود داشت که او را مورد تفتیشِ بدنی قرار دهند و رازش آشکار شود. اینجاست که نصح دوباره دست به توبه و لابه به درگاه خداوند می‌زند. با وجود اینکه نصح در توبه‌هایش سست بود، اما خداوند او را از خطر مرگ نجات می‌دهد.]



بعد از آن همه ترس و وحشتی که میان مردم ایجاد شد و مایه هلاک جان‌ها بود، مژده آمد که جواهر گمشده پیدا شد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۸۸

بانگ آمد ناگهان که رفت بیم

یافت شد گم‌گشته آن در یتیم

ناگهان فریاد زدند که ترس و وحشت از بین رفت و آن در گرانبها پیدا شد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۸۹

یافت شد، و اندر فرح در یافتیم

مزدگانی ده که گوهر یافتیم

اطرافیان شاهزاده بانگ می‌زدند که: «جواهر پیدا شد و ما پر از شادی و فرح گشتیم. پس مژده دهید که گوهر گرانبها را پیدا کردیم.»

نکته ۱: با توجه به این ابیات بصورت فردی و جمعی باید از خود پرسیم آیا ما به دنبال گوهر گمشده حضور می‌گردیم؟ آیا می‌دانیم که این امر مستلزم کوشش همگانی است و ما بعنوان عضوی از این جمع در لزوم پیدا کردن گوهر حضور نقش داریم؟

نکته ۲: مولانا در این ابیات به یک مفهوم مهم اشاره دارد و آن «زنده شدن حس یکتایی» در انسان است. به بیان دیگر اگر ما برای یافتن گوهر حضور تلاش کنیم و به خدا زنده شویم، در اینصورت است که همه انسان‌ها را بصورت زندگی می‌بینیم و به حس یکتایی با زندگی دست می‌یابیم، در نتیجه امکان زنده شدن بقیه انسان‌ها به زندگی نیز فراهم می‌شود.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۰

از غریو و نعره و دَسْتک زدن

پُر شده حمّام، قَدْ زالَ الْحَزَنَ

\*غریو: فریاد

\*دَسْتک زدن: کف زدن طبق اصول و هماهنگ با حرکات پا

\*قَدْ زالَ الْحَزَنَ: به تحقیق اندوه برطرف شد، حَقّا که غم از بین رفت.

فضای حمّام پر شده بود از فریاد و کف زدنِ زنان که می‌گفتند: «همانا اندوه برطرف شد.».

نکته: اشاره مولانا در این ابیات به «حمّام» می‌تواند تمثیلی باشد برای این جهان که ما به جای شستشوی روح خود مانند نصوص مشغول شهوت رانی و زیاد کردنِ همانیدگی‌هایمان هستیم و بنظر می‌رسد تا وقتی دردها و ترس‌های ما به آن حد نرسد که دیگر توان تحمل آن را نداشته باشیم، دست از شهوات برداشته و توبه واقعی نمی‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۱

آن نَصوحِ رفته باز آمد به خویش

دید چشمش تابشِ صد روز بیش

نصوح که از شدت ترس بیهوش شده بود، به خودش آمد و چشمانش نوری معادل روشناییِ صد روز یافت، بعبارتی به حضور زنده شد.



نکته: ما نیز که در این دنیا با چیزهای زیادی همانیده شده‌ایم، برای انداختن همانیدگی‌ها ممکن است رنج و سختی و دردی معادل مرگ را تجربه کنیم و اگر توبه واقعی داشته باشیم، بعد از سختی به آسانی رسیده و حضور را تجربه خواهیم کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۲

می حلالی خواست از وی هر کسی

بوسه می دادند بر دستش بسی

همه از نصح حلالیت می طلبیدند و دستش را می بوسیدند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۳

بد گمان بُردیم و کن ما را حلال

گوشتِ تو خوردیم اندر قیل و قال

زنان به نصح می گفتند: «ما را حلال کن که نسبت به تو گمان بد بردیم و با قیل و قال و تهمت زدن غیبت تو را کردیم.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۴

زآنکه ظنّ جمله بر وی بیش بود

زآنکه در قربت ز جمله پیش بود

همه ملازمان بیشتر از همه به نصح مشکوک بودند، چرا که بیشتر از سایرین به دختر پادشاه نزدیک بود.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۵

خاص دلاکش بُد و محرم نِصوح

بلکه همچون دو تنی، یک گشته روح

نصوح دلاکِ مخصوصِ شاهزاده و محرمِ اسرارش بود. بلکه بهتر است بگوییم که آن دو مانند یک روح در دو تن بودند.

قرآن کریم، سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۲

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گمان فراوان پرهیزید. زیرا پاره‌ای از گمان‌ها در حد گناه است. و در کارهای پنهانی یک‌دیگر جستجو نکنید. و از یک‌دیگر غیبت نکنید. آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ پس آن را ناخوش خواهید داشت. و از خدا بترسید، زیرا خدا توبه پذیر و مهربان است.»

[اگر نسبت به دیگران گمان و اندیشه بد داریم، آنها را متهم به کاری کرده و در کار مردم جستجو می‌کنیم، طبق آیه قرآن باید بدانیم که این کارها در حد خوردن گوشت انسان مرده ناخوش و ناگوار است. پس باید از آنها پرهیز کرده و فارق از اینکه چقدر گناهکار هستیم، بسوی خدای توبه پذیر بازگردیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۶

گوهر ار برده‌ست، او برده‌ست و بس

زو ملازم‌تر به خاتون نیست کس

ملازم: همراه، همنشین



زنان می‌گفتند: «اگر کسی گوهر را دزدیده باشد، آن شخص تنها می‌تواند نصح باشد. زیرا او بیشتر از همه به دختر پادشاه نزدیک بود.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۷

اول او را خواست جُستن در نبرد

بهر حرمت داشتن تأخیر کرد

هنگام تفتیش نیز ابتدا می‌خواستند نصح را واریسی کنند، ولی بخاطر احترام به او نوبت تفتیش را عقب انداختند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۸

تا بود کآن را بیندازد به جا

اندر این مهلت رهاند خویش را

نوبت او را عقب انداختند که شاید از این فرصت استفاده کند و جواهر دزدیده را در گوشه‌ای بیفکند و در این فاصله خود را نجات دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۹۹

این حاللی‌ها از او می‌خواستند

وز برای عذر برمی‌خواستند

به این ترتیب همه از او حالیت می‌طلبیدند و برای عذرخواهی بلند می‌شدند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۰۰

گفت: بُد فضلِ خدایِ دادگر

ورنه ز آنچه گفته شد، هستم بتر

نصوح گفت: «این از بخشش و لطف خدای مهربان و عادل بوده، و گرنه من از آنچه درباره من گفته شد، بدتر هستم.»

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com